روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه • ۲۸ شهریور ۱۳۹۸ • ۱۹ محرم ۱۴۴۱ • ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۹ • سال هفدهم • شماره ۳۵۲۸ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۵۸ • اذان مغرب ۱۹:۲۴ • اذان صبح‌فردا ۵:۲۶ • طلوع آفتاب ۶:۵۰

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

روزها

کودکان در آرزوی دنیای بدون خشونت

زهرا جوهرچی

● در سال‌های اخیر آمارهای تکان‌دهنده‌ای در دنیا از جداسازی کودکان و والدینشان وجود دارد. کودکان مهاجر مکزیکی، کودکان مسلمان چینی، کودکان بازمانده از جنگ سوریه، یمن و... و کودکانی که والدین آنها به دلیل‌های مختلف در زندان به‌سر می‌برند شرایط دشواری دارند. اهمیت نظام خانواده در تعلیم و تربیت کودکان امری بارز است که در شرایط و محیط مناسب می‌تواند سبب رشد روانی و عاطفی و هوش و استعداد او شود. بانو میرهادی، استاد تعلیم و تربیت، به دو نوع محیط نشو و نمای کودکان اشاره می‌کند: جامعه سازنده فکر و اندیشه و دیگری جامعه جرم‌آفرین که در آن اعتیاد، سرقت و بیماری‌های روانی رشد می‌کنند. در جامعه‌ای که امکانات سازندگی بیشتر است همکاری و همفکری وجود دارد و ارزش‌های متعالی انسانی مثل فداکاری، جوانمردی، نیک‌خواهی و تعاون مورد احترام و ستایش است. ولی در جامعه جرم‌آفرین که روابط بر اساس سودجویی، مقام‌طلبی و رقابت ناسالم تنظیم می‌شود، منافع فردی در اولویت قرار می‌گیرد و تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی از خصوصیات آن است. در تحلیل ترویج فرهنگ صلح، استاد میرهادی علل جنگ را این‌چنین برشمرده‌اند: زیاده‌خواهی، نشناختن حقوق دیگران، قبول برتری‌های گوناگون نژادی و اقتصادی، قبول بردگی به شکل‌های گوناگون (که در بردگی جدید حتی دانشمندان نیز برده قدرت‌های اقتصادی هستند)، انتقام‌جویی، رد نظریه‌ای که می‌گوید در جنگ، ضرورت‌ها سبب اختراع‌ها و اکتشاف‌های متعدد شده‌اند، صرف بودجه فراوان برای تسلیحات و گرداندن ماشین جنگ. (میرهادی، ۱۳۹۱: ۱۸۵-۱۸۸).

دوران کودکی و رشد کودک در خانواده مورد توجه اغلب روان‌شناسان است. جان بالبی، روان‌شناس انگلیسی، یکی از پایه‌گذاران نظریه دلبستگی است. این نظریه بر این باور است که دلبستگی، پیوندی جهان‌شمول است و در تمام انسان‌ها وجود دارد. بالبی معتقد است یک شخص برای رشد سالم نیاز به پیوند عاطفی دارد. والدین حساس و احساس امنیت در کودک پایه‌ای برای سلامت روانی او هستند. دلبستگی یعنی کنش متقابل میان مادر و فرزند که بعدها در طول حیات انسان نقش اساسی ایفا می‌کند. دلبستگی موجب کاهش اضطراب می‌شود و در مواردی مانند روابط بین‌فردی، روابط درون‌فردی، مهارت‌های اجتماعی، سازگاری زناشویی، اضطراب و برخی موارد دیگر مداخله کرده و تاثیر می‌گذارد.

یونگ، روان‌شناس سوئیسی، می‌گوید در سال‌های نخستین، زندگی روانی کودک تحت سلطه غرایز قرار دارد و کودک کاملا وابسته به والدین است. غرایز تا حدی نظم را در کودک به وجود می‌آورند ولی بیشترین نظم و ترتیب در زندگی کودک باید توسط والدین او برنامه‌ریزی شود. (یونگ، ۱۳۹۴: ۱۰۲). دیوید پوپنو، در کتاب «زندگی بدون پدر» می‌گوید که بی‌پدری تاثیر مستقیمی بر بسیاری از بیماری‌های غم‌انگیز اجتماعی ما دارد. احتمالا افزایش بزهکاری و خشونت جوانان در سال‌های اخیر پیامدهای منفی غیبت پدر در زندگی نوجوانان و جوانان است. (منبع اینترنتی، نشریه حوراء سال ۱۳۸۸ شماره ۳۴).

وجود والدین و امنیت کودک در کنار آنها و تاثیر رابطه صحیح کودک و خانواده مورد تایید روان‌شناسان و متخصصان تعلیم و تربیت است. از این رو با داشتن کودکان سالم و فعال می‌توان صلح و امنیت در جامعه فردا را محقق کرد.

واژه صلح با دوستی، تعامل و پذیرش آرا و نظرات دیگران قرین است. دستیابی به صلح و امنیت در جهان امروز به رؤیایی بدل شده است. کودکان نگران امروز که از والدین یا حتی از کشور و فرهنگ خود جدا شده‌اند کدام امنیت خاطر و آرامش را دارند که دنیای بدون خشونت را تصویر کنند. هزاران کودک مهاجر که با اشک از مادرانشان جدا می‌شوند اولین خشونت اجتماعی را لمس می‌کنند که اثر آن سال‌ها در روح و روان آنها باقی می‌ماند.

امسال شعار صلح و دوستی کودکان ما عبارت است از وجود والدین و همراهی آنها با کودکان. صلح برای آنها عبارت از آرامش و آسایش در کنار خانواده است. پیش به سوی تحکیم خانواده و کودکانی پرامید و بانشاط!

منابع: بالبی، جان، منبع اینترنتی، روزنامه شرق، ۱۵ مهر ۱۳۹۷، روزنامه گاردین ۲۵ آگوست ۲۰۱۹، میرهادی، توران، ۱۳۹۱، راه‌ها و روش‌های تربیت، میرهادی، توران، مسائل و راه‌حل‌های آموزش و پرورش ایران ، یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۹۴، مقدمات روان‌شناسی یونگ، ترجمه دکتر شهریار شهیدی.

کارتون خواب

پائولو دالپونته

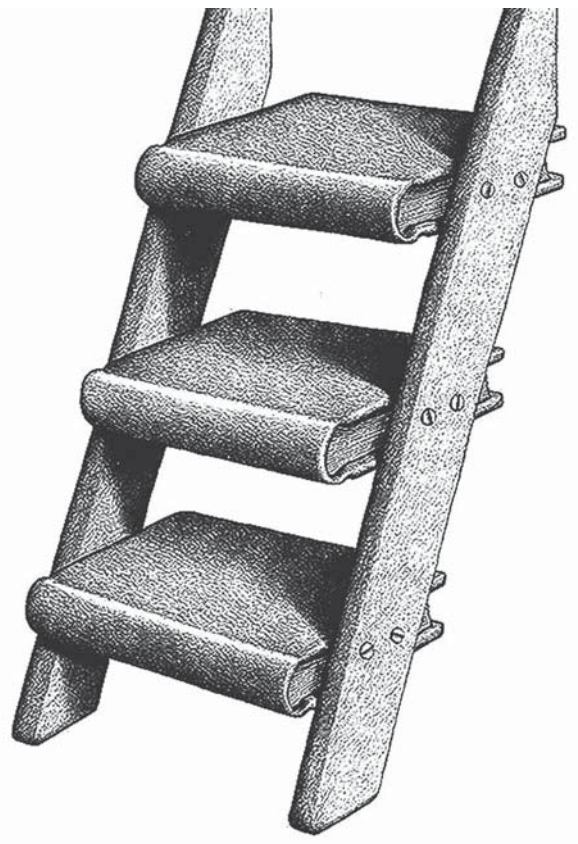

دغدغه‌های یک آموزگار

پرسشِ آزاردهنده در مدرسه!

محمدرضا نیک‌نژاد

مهر نزدیک است و سال آموزشی تا چند روز دیگر آغاز می‌شود. امسال کمی بیش از ۱۴ میلیون دانش‌آموز و نزدیک یک میلیون آموزگار مانند هر سال در مدرسه‌ها گرد هم می‌آیند تا آموزشی را آغاز کنند که قرار است چراغ راه زندگی آینده نسل‌های گوناگون باشد؛ راهی که بنا بر تأکید اسناد بالادستی ملی و جهانی قرار است رنگ، نژاد، پیشینه اجتماعی و فرهنگی و مذهبی و به‌ویژه اقتصادی دانش‌آموزان و خانواده‌هایشان تأثیری در آن نداشته باشد. بر پایه پژوهش‌های گسترده و البته تجربه‌های جهانی و ملی، آموزش یکی از قدرتمندترین ابزارها برای گذار میان طبقات اجتماعی است؛ اما شوربختانه در ایران و در یک دوره چنددهه‌ای آموزش به گسترش‌دهنده شکاف طبقاتی تبدیل شده است. پرداختن به ریشه‌ها و نمادهای گسترش این شکاف در یادداشتی به این کوتاهی امکان‌پذیر نیست؛ اما می‌توان به نمونه کوچک اما تأثیرگذاری در این زمینه اشاره کرد.چند سالی است که قبح دریافت کمک‌های مردمی داوطلبانه! از خانواده‌ها برای درس‌خواندن فرزندانشان در مدرسه به‌کلی از بین رفته و به‌شدت گسترش یافته است. چون پایه این کمک‌ها توان اقتصادی خانواده‌هاست، در هنگام نام‌نویسی دانش‌آموز شغل پدر و مادر و توانایی مالی خانواده از پرسش‌های مهم مدیر یا مسئول نام‌نویسی است. گرچه این‌گونه پرسش‌ها با توجیه‌های گوناگونی مطرح می‌شوند، اما بی‌گمان یکی از ریشه‌های اصلی آن مقدار آورده‌ای است که خانواده می‌تواند برای مدرسه داشته باشد. پرسش از شغل پدر و مادر و شرایط اقتصادی خانواده تا درون کلاس‌ها نیز ادامه می‌یابد و به‌ویژه در دوره‌های متوسطه اول و دوم و هم‌زمان با بلوغ بچه‌ها می‌تواند پیامدهایی برای دانش‌آموزان در پی داشته باشد؛ برای نمونه دانش‌آموزی را در نظر بگیرید که به هر دلیلی از شغل پدر یا سطح درآمد یا موقعیت فرهنگی- اجتماعی خانواده رضایت ندارد و بادلیل و بی‌دلیل، نمی‌خواهد درباره این‌گونه موضوعات سخن بگوید. هنگامی که معلم، معاون و مدیر که همچنان از جایگاه برتر آموزشی- فرهنگی برخوردارند، دراین‌باره از دانش‌آموز سؤال می‌کنند، او دچار استرس و فشارهای روحی- روانی می‌شود. این دانش‌آموزان یا پاسخ درست می‌دهند و به خیال خود در برابر همکلاسی‌هایشان شرمنده می‌شوند یا وادار به دروغ‌گویی می‌شوند و یکی از پایه‌ای‌ترین اصول اخلاقی- اجتماعی را زیر پا می‌گذارند؛ اصولی که جان‌مایه آموزش در جهان کنونی به شمار می‌آیند.

آنچه دراین‌باره به نظر می‌رسد، ناآگاهی خانواده‌ها، دانش‌آموزان و حتی دست‌اندرکاران مدرسه از حقوق خویش است. باید به دانش‌آموزان و خانواده‌ها تأکید کرد که پاسخ‌ندادن به بسیاری از پرسش‌های فردی و خانوادگی از حقوق اولیه شهروندان است و نه‌تنها می‌توانند در برابرشان سکوت کنند، بلکه می‌تواند برای پرسش‌کننده پیامدهای حقوقی در پی داشته باشد. از دیگر سو باید به دست‌اندرکاران مدرسه، از مدیر و معاون تا مربی پرورشی و معلم گوشزد کرد و البته آموزش داد که این پرسش‌ها افزون بر پیامدهای ناگوار برای برخی از دانش‌آموزان، می‌تواند آنان را دچار مشکلات حقوقی کند؛ ازاین‌رو برای جلوگیری از گرفتاری‌های جبران‌ناپذیر در این زمینه بهتر است دانش‌آموزان در کتاب‌های درسی و معلمان به‌عنوان بخشی از آموزش‌های تربیت معلم با حقوق فردی و آموزشی خویش آشنا شوند.در آموزشِ پولی‌شده ما تا چه اندازه این هشدار می‌تواند جدی گرفته شود، با اما و اگرهای بسیاری همراه است!

روایت تاریخی

بوروکراسی و حساب‌وکتاب باستانی در ایران

فریدون مجلسی

از بوروکراسی یا دیوانسالاری از جهاتی انتقاد می‌شود اما ماکس وبر این ابزار قدیمی حاکمیتی را به‌عنوان اسکلت‌بندی هویت اداری کشور تئوریزه کرد که از مبانی تشکیل دولت-ملت به‌شمار می‌رود. حکومت‌های پدرسالار اولیه که جامعه را در خدمت رئیس می‌دانستند، نیاز به این‌گونه دیوانسالاری نداشتند. سپاه و راه و قلعه و مرزبان هم داشتند، برای تأمین هزینه‌های شاه و نگهبانی او و کشورش مالیات هم می‌گرفتند اما همه اینها متعلق به پادشاه و در خدمات او بود. زمانی که کتاب شاه و دربار در ایران باستان را ترجمه می‌کردم، دریافتم که در ایران سابقه جدی بنیان‌گذاری دیوانسالاری به دوران داریوش هخامنشی بازمی‌گردد. تحول همین دیوان است که تا بعد از اسلام نیز ادامه می‌یابد. تفاوت آن با حکومت پدرسالار در این است که حساب‌وکتاب و دارایی خصوصی و مخارج شاه از دولت یعنی دارایی عمومی تفکیک می‌شود.دربار جایگاه تصمیم‌گیری سیاسی عملی و کانون قدرت امپراتوری بود و اشرافیت موروثی ایرانی سهم مهمی در سیاست‌گذاری و حکومت بر آن قلمرو داشت. اشراف به سهم خود، خانمان‌های خودشان را بر پایه الگوی دربار سلطنتی سازمان‌دهی می‌کردند. برای این کار از همان‌گونه کارمندان شاه داشتند و مراسم و آیین‌هایی را جشن می‌گرفتند که او جشن می‌گرفت. علاوه‌برآن، ساتراپ‌ها که در ایالاتی بسیار دور از قلب امپراتوری اقامت داشتند، خودشان را به سبک شاه می‌آراستند. ساتراپ‌ها را نباید صرفا کارمندان اداری عالی‌مقام پنداشت، زیرا آنان، در سراسر امپراتوری، معرف و نماینده شاه بودند و در این مقام، رفتار او را تقلید و سلیقه او را سرمشق خود قرار می‌دادند.اما ساتراپ‌بودن شغل مخاطره‌آمیزی بود، زیرا ساتراپ‌ها شخصا متکی به لطف و خیرخواهی شاه بودند و بر همین مبنا باید مراقب رفتار خودشان می‌بودند و جای تردید نیست که در دربارهای ایالتی خودشان از سوی مقامات مرکزی به دقت زیر نظر بودند تا مبادا نشانه‌ای از بزرگ‌نمایی یا خیانت بالقوه از آنان دیده شود. نامه‌های مبادله‌شده میان آرشام در مصر و دربار سلطنتی در ایران در آغاز قرن چهارم پیش از میلاد نشان می‌دهد که اشراف درباری که در خدمت شاه بودند، حتی در زمانی که در دربار امپراتوری حضور نداشتند، گفتمانی پیوسته با قدرت مرکزی را ادامه می‌دادند. دربارهای ساتراپی درگیر همان گفتمان سیاسی بودند که در دربار سلطنتی ابراز می‌شد.درباریان دیوان‌سالار نیز بودند. تردیدی نیست هخامنشی‌ها از تشریفات اداری لذت می‌بردند. سامانه دولتی آنان از بالاترین تا پایین‌ترین سطح متکی به ارتباطات منسجم، حفظ سوابق و بایگانی‌کردن بود ــ به‌طوری‌که از بایگانی پارسه، اسناد آرشام و سوابق باکتریا برمی‌آید، پرونده‌های گسترده موضوعات اداری فقط درصد کوچکی از ضبط مدارک اصلی هخامنشی را نشان می‌داد اما درحال‌حاضر برجای نمانده است.سیستم سلطنتی ایران برپایه نخبگان دیوان‌سالار بسیار تربیت‌شده‌ای قرار داشت که طبق اصل شایستگی استخدام می‌شدند. یک درباری از لحاظ نقشش در مدیریت هخامنشی مشخصا یک سروگردن بالاتر از دیگران قرار می‌گرفت: پرناکه، عمو یا عموزاده داریوش یکم سرپرست سامانه مدیریت کل پارسه و همچنین ترکیب بزرگ‌تر آن در یالت فارس بود و به نظر می‌رسد که دسترسی آزاد و بی‌مانع به شاه داشته است. بارها از اینکه دستورهایش را مستقیما از شاه دریافت می‌کرد، از او نام برده شده است. این پرناکه بود که توزیع مواد غذایی و سایر کالاها از انبارهای شاه را سرپرستی می‌کرد و او بود که دستورات شاه را کتبا ابلاغ و با نقش مهر شخصی‌اش مبادلات را تصویب می‌کرد. مثلا یک نمونه از الواح گلی پارسه و اخذ رسید برای دادن یک جیر شراب به شرح زیر است: «حواله ۹ ماریش جیره شراب را کارکیش از پرناکه دریافت کرد. برای دوره یک روز، در روستایی به نام هاداراکاس. هیشپش نوشت. مانوندا پیامش را ابلاغ کرد. در سال ۲۳ [سلطنت]؛ ماه ۲؛ در روز ۲۵ سند مهرشده حواله شد».زیردست مستقیم پرناکه مردی بود به نام زیشاویس [سیاوش؟] که او نیز مهرهای خودش را داشت و ضمنا سرپرست ثبت و صدور دستور جیره‌ها بود. پرناکه و زیشاویس میان خودشان چندین انبار و مدیر جیره و همچنین گروهی از مقامات متصدی تدارکات دربار را هنگامی که عازم سفرهای متعارف به اطراف امپراتوری بود، سرپرستی می‌کردند. هریک از آنها مراقب بخش‌های شراب، آبجو، میوه، غله، دام، ماکیان و چندین نوع مواد غذایی و نوشیدنی دیگر بود. این دو مدیر اصلی همچنین با سرکاتب و نیروی کار گسترده دبیران و مترجمان، رئیس پیک‌های سلطنتی و لشکر کارکنانش و خزانه‌دار کل که سرپرستی همه حواله‌های مالی را بر عهده داشت و مستقیما به شاه گزارش می‌داد، همکاری می‌کردند.پارناکه مدیریت خزانه خصوصی شاه را نیز بر عهده داشت. در یک مورد شاه دستور می‌دهد صد گوسفند در اختیار ملکه ایرتاشدونا قرار گیرد؛ به‌طوری‌که از لوحه سند انبار برمی‌آید پارناکه تأکید می‌کند که گوسفند از ملک شخصی او باشد:لوحه ایلامی، پارسه، PF ۶۷۶۴: به هارِنا ناظر دام‌ها. پارناکه چنین می‌گوید: «شاه داریوش به من دستور داد بدین شرح «۱۰۰ گوسفند از ملک من به حساب دوکشیش ایرتاشدونا حواله شود».و اکنون پارناکا گوید: «همان‌طورکه شاه به من دستور داد، من‌هم به شما دستور می‌دهم. اکنون باید صد گوسفند به دوکشیش ایرتادوشنا تحویل دهید، آنچنان‌که فرمان شاه بود». ماه نخست، سال ۱۹. آنسوکا نوشت [متن را]؛ مارازا مفاد را ابلاغ کرد.

ازدواج ایرانی - قسمت آخر

یک انتخاب، نه اجبار!

پرویز اجلالی
جامعه‌شناس

تغییرات تاریخی و اجتماعی نحوه ازدواج در چند دهه اخیر در این سلسله‌یادداشت‌ها بررسی شده است. در آخرین قسمت با مروری بر تغییر نحوه فرزندآوری به نتیجه‌گیری و تحلیل و مقایسه این چند دهه می‌پردازم.

فرزندآوری: به‌طور خلاصه کاهش تعداد فرزندان چند علت دارد؛ اول تغییر نگاه فلسفی مردم امروز به فرزند. در جامعه سنتی مهم‌ترین وظیفه زنان فرزندآوری بود، زیرا فرزند و به‌ویژه فرزند پسر سرمایه‌گذاری محسوب می‌شد نه هزینه؛ زیرا از یک سو نیروی کار کسب‌وکار خانوادگی (مزرعه در روستا و کارگاه یا مغازه در شهر) و تأمین‌کننده زندگی والدین در دوران پیری (در جامعه سنتی نظام بازنشستگی نبود) و از سوی دیگر سرباز محافظ امنیت خانواده در درگیری‌ها به‌ویژه در روستاها و عشایر محسوب می‌شد. عرضه آن هم کم بود چون مرگ‌ومیر نوزادان خیلی بالا بود و از میان زایمان‌های متعدد تعداد کمی زنده می‌ماندند. با آمدن بهداشت دیگر آوردن فرزندان متعدد لازم نبود، چون با وجود واکسیناسیون دیگر نوزادان نمی‌مردند. پس زنان فرصت بیشتر برای آموختن و کارکردن پیدا کردند. مهاجرت به شهرهای بزرگ این امکان را به زنان می‌داد که دور از چشم ریش‌سفیدان و رؤسای قبیله مخالف اشتغال زنان، به نیروی کار بپیوندند. این زنان فرزند کمتری می‌خواستند. از سوی دیگر فرزندآوری همان‌طورکه بالاتر گفته شد، به‌تدریج به فعالیتی بسیار پرهزینه تبدیل شد. از خود زایمان تا هزینه‌های پوشاک، خوراک و نگهداری کودک و پس از آن هزینه مدرسه که این روزها سر به فلک می‌زند (دولتی و غیردولتی هم ندارد). به اینها باید هزینه‌هایی مثل کلاس‌های فوق برنامه انگلیسی و ورزش و استخر و دوره‌های کمک‌درسی را هم اضافه کرد. طبیعی است که جوانان با احتیاط به این سمت بروند. همچنین به نظر می‌رسد بسیاری از جوانان تصور می‌کنند که در آغاز زندگی باید مسئولیت فرزندآوری را نپذیرند و آن را به عقب بیندازند و با فرصت فرزند بهتری تربیت کنند. ظاهرا در ذهن ایشان تربیت فرزند امری نیست که در کنار فعالیت‌های عادی زندگی انجام شود، بلکه فعالیت فوق‌العاده‌ای است که باید برایش برنامه‌ریزی کرد. حتی بعضی زنان هنگامی که می‌خواهند بچه‌دار شوند، کار را رها می‌کنند و بر بچه‌دارشدن متمرکز می‌شوند. نکته آخر درباره بچه‌دارشدن مثل ازدواج نگرانی از آینده است. تورم شتابان مزمن و بحران‌های سیاست خارجی که سال‌های طولانی ادامه داشته، نوعی ترس از آینده را القا می‌کند که ممکن است بر تصمیم جوانان برای ازدواج و فرزندآوری تأثیر بگذارد. درست یا غلط مجموع این شرایط و باورها به کاهش بعد خانوار به ۳،۳ در کشور و نرخ باروی ۱،۷ برای هر مادر در سال ۱۳۹۵ منجر شده است که زیر نرخ جانشینی است. خلاصه و نتیجه: از آنچه گفتیم چنین می‌توان نتیجه گرفت که تغییر شرایط زندگی تغییراتی در ارزش‌ها و هنجارها درباره همسریابی و ازدواج و فرزندآوری به وجود آورده و این تغییرات به کاهش میزان ازدواج و افزایش میزان طلاق انجامیده است. امروزه از دیدگاه دختر ایرانی تحصیل‌کرده، ازدواج یک انتخاب است نه اجبار برای تأمین معاش؛ بنابراین از نظر او وقتی خوب و مناسب است که زندگی او را بهتر کند؛ یعنی توأم با عشق و تفاهم باشد و با توجه به اینکه کوشش او بر این است که از نظر اقتصادی مستقل باشد، ازدواج بد برایش از مجردماندن بدتر است. پس می‌کوشد اول تحصیلش را به پایان برساند یا شغل مناسبی پیدا کند، بعد با وسواس ازدواج کند و اگر ازدواجش موفق نبود صبر نمی‌کند که با کفن به خانه پدر برگردد، جدا می‌شود. نتیجه اینکه نسبت به نسل مادرانش احتمالا دیرتر ازدواج می‌کند و زودتر طلاق می‌گیرد. سایر دختران هرچند نسبت به دختران تحصیل‌کرده موقعیت نامناسب‌تری دارند؛ اما آنها هم خواهان بهره‌مندی بهتر از زندگی‌اند و با هر شرایطی ازدواج نمی‌کنند. از سوی دیگر پسران هم با یک مشکل اساسی در ازدواج روبه‌رو هستند و آن اینکه جامعه ایرانی همچنان نگاهی سنتی به ازدواج دارد و این نگاه در قانون هم تثبیت شده است. این نگاه مرد را تنها مسئول تأمین معاش خانواده می‌داند و برای زن هیچ مسئولیتی از این بابت قائل نیست. از دیدگاه سنتی درواقع زن پس از ازدواج به خانه بخت می‌رود و در واقع بخت او را کیف پول و لیاقت شوهر در تأمین رفاه خانواده تعیین می‌کند. هرچند هرچه در عمل بسیاری از دختران شاغل و دارای درآمد در تأمین مخارج زندگی مشارکت می‌کنند، اما هنوز هستند دخترانی که حاضر نیستند هیچ مسئولیتی درمورد هزینه‌های زندگی بپذیرند و هزینه‌کردن تبذیرآمیز از کیسه شوهر را حق خود می‌دانند و از آنجا که مسئله توانایی و مسئولیت مرد در تأمین هزینه خانواده در فرهنگ هنوز بسیار مهم است و مردی که نتواند دست در جیب کند و از همسر و فرزندانش حمایت مالی کند از نظر روانی بسیار رنج می‌برد، پسران سعی می‌کنند تا وقتی شغل مناسب و توانایی مالی کافی نیافته‌اند، به ازدواج نیندیشند. افزون بر این پسران هم مثل دختران آرزوهای زیادی برای آینده دارند و ازدواج فقط یکی از آنهاست و لزومی نمی‌بینند در هر شرایطی به زندگی زناشویی ادامه دهند. حال اگر کسادی و بی‌کاری را در نظر آوریم که در سال‌های اخیر در اقتصاد ما روز به روز بیشتر شده و پیداکردن شغل و درآمد متناسب با تحصیلات و انتظارات پسران را به آرزویی «به دشواری دست‌یافتنی» تبدیل کرده است، می‌توانیم درک کنیم که چرا پسران دیر ازدواج می‌کنند و تعداد پسرانی که مجرد می‌مانند روز به روز بیشتر شده است. پسرانی که روابط کوتاه‌مدت با دختران را به مسئولیت سنگین ازدواج ترجیح می‌دهند. در همه موارد چه درباره دختران و چه پسران نکته مهم این است که این فقط علل اقتصادی نیست که رفتار ازدواج را دگرگون کرده بلکه تحولات اجتماعی که می‌توان آنها را در اصطلاح کلی مدرن‌شدن خلاصه کرد، هنجارها و ارزش‌های مربوط به همسریابی، ازدواج و فرزندآوری را دگرگون کرده است.چه می‌توان کرد؟ این تغییرات طبیعی هستند ولی الزاما مطلوب نیستند. سوای اینکه کدام بخش از تغییرات خوب هستند و کدام بد، باید بپذیریم که دیدگاه‌های نسل جدید نسبت به خانواده هرگز دوباره مثل پدران و مادرانشان نخواهد شد. قطعا ازدواج همچون یک انتخاب باقی خواهد ماند. اما در این میان دولت چه کار می‌تواند بکند. به نظر من دخالت دولت فقط در حوزه‌هایی نتیجه‌بخش است که به وظایف اصلی و واقعی آن مربوط باشد. ورود و دخالت در مسائلی مثل همسریابی و ازدواج کار او نیست و مداخلاتش به احتمال زیاد نتیجه‌بخش نخواهد بود. اما دولت وظایف مهم‌تری دارد که می‌تواند با انجام آنها شرایط را برای آنها که ازدواج را انتخاب می‌کنند آسان‌تر کند و از این طریق تا حد معینی ازدواج را افزایش دهد و از طلاق بکاهد. این وظایف عبارت‌اند از ایجاد امید و اعتماد به آینده از طریق حل مسائل سیاست خارجی و ایجاد ثبات و رشد و رونق اقتصادی و به دنبال آن ایجاد فرصت‌های شغلی برای جوانان. اگر شرایط اقتصادی و سیاسی بهتر شود، به نظر من بخش قابل توجهی از جوانان به سوی ازدواج خواهند شتافت. هرچند بعید به نظر می‌رسد که دیگر هیچ وقت به وضعیت جامعه سنتی برگردیم. از حکومت که بگذریم، اصحاب رسانه، هنرمندان و روشنفکران هم می‌توانند در این زمینه نقش داشته باشند به نظر من نقش ایشان می‌تواند تأکید بر عشق و وفاداری به جای بی‌بندوباری در روابط میان زنان و مردان در جامعه از طریق آثار هنری، رسانه‌ای و مباحث اجتماعی باشد.

زنان

یک زن، یک ملت

یکی از شعارهای سازمان ملل این است: «وقتی یک زن آموزش می‌بیند، انگار ملتی آموزش دیده است». در یکی از ویدئوهایی که درباره اهمیت آموزش پناهندگان و مهاجران منتشر شده، با اشاره به این شعار با چند زن شگفت‌انگیز آفریقای جنوبی دیداری کوتاه انجام شده است؛ زنانی که توانسته‌اند از موانع مختلف در برابر آموزش و تحصیلشان بگذرند. یکی از آنان در توصیف آموزش‌دیدن چنین می‌گوید: «آموزش، فرصتی است برای بازشدن دری جدید به‌سوی جهان» و ادامه می‌دهد: «آموزش آغاز یک فصل جدید برای نوشتن است نه فقط برای زندگی من، برای زنان آفریقایی».یکی دیگر از دخترانی که از سرزمینش برای پیداکردن زندگی امن‌تر فرار کرده بود ، اکنون در پناهگاهی سکنی گزیده، خوشحال از فرصتی بود که بار دیگر برای تحصیل در اختیارش قرار گرفته است. بی‌تردید این زنان و هر زنی در دنیا شایسته این است که امکان و شانس تحصیل و کار را داشته باشد.کریستین دیویس، یکی از اداره‌کنندگان این اردوگاه، تأکید می‌کند: «همه این زنان مهاجر به کشورشان احترام می‌گذارند، آنان به کشورشان افتخار می‌کنند و می‌خواهند برای کشورشان کاری انجام دهند. آنان دوست دارند به کشورشان بازگردند و آن را بهتر و زیباتر کنند».اما سؤال این زنان از جهان این است: «وقتی تمام راه‌ها برای حضور در کار بسته است، وقتی استفاده از تحصیلاتشان برای پیشرفت و اقتصاد ممکن نیست، آنان باید چه کنند؟».

ارتباط با روزنامه شرق

SHARGHLINE
@ SHARGHDAILY.IR

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق

۸۸۱۹۳۹۷۹-۸۸۱۹۰۴۶۸